

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد آله الطاهرين

### مروری بر جلسات گذشته:

ما به تبع جناب شیخ و امام این مطلب را اختیار کردیم که شرط دو معنا دارد که یکی از آن ها الزام و التزام است و یکی دیگر که همان معنای جامد غیر اشتقاقی و عرفی شرط بود، ما یلزم من عدمه العدم است. این دو معنا را پذیرفتیم و فرمایشات بقیه ی آقایان را که سعی کرده بودند ربط را یا جعل و قرار را و یا لزوم را معنای شرط بدانند و آن را جامع دو معنا بدانند، نقد کردیم.

قدم دوم این بود که نشان دادیم که جامعی بین آن دو معنا وجود ندارد. قدم سوم هم بحث کردن بر سر صدق این ها بر بیع و سائر معاملات بود که ببینیم این ها چطور صادق هستند. این را هم توضیح دادیم که باز هم حق با شیخ است. اگر ما دو معنا داریم که این دو معنا جامع ندارند خب باید هر کدام از این معانی را جدا جدا در مبحث صدقشان بررسی کنیم. این هم تقریباً بررسی شد. مساله ی مناسبت حکم و موضوع هم بررسی شد و گفتیم این که بعضی از محشین مکاسب و به تبع آن ها مرحوم مروج در هدی الطالب خواسته اند به مناسبت حکم و موضوع قائل شوند، گفتیم که این مطلب در درجه ی اول متفرع بر وحدت معناست. چون وقتی ما می خواهیم مناسبت حکم و موضوع درست کنیم باید ببینیم که با چه چیزی می خواهد مناسبت حکم و موضوع درست شود. با الزام و

التزام می خواهیم مناسبت درست کنیم یا با ما یلزم من عدمه العدم؟! اول باید این معلوم شود. تا تکلیف جامع درست نشود نمی شود مناسبت حکم و موضوع درست کرد. بله! اگر کسی مثل سید یزدی قائل شد به این که شرط یک جامع به نام مطلق جعل و قرار دارد یا حتی اگر گفتیم شرط یک معنا به نام جعل و قرار ضمنی یا همان به اصطلاح قرار فی قرار دارد، اگر این طوری بگوییم عیبی ندارد. اگر ضمنی شد می شود به غیر ضمنی تعمیمش داد اما اگر جامعی وجود نداشت خب دیگر نمی شود. مناسبت هم همین طوری آسان که نیست. هر چند آقای مروج و بقیه ی آقایان اشکال درستی کرده اند که ما باید الغاء خصوصیت کنیم و بعد بگوییم به خاطر این مناط، مناسبت وجود دارد. خیلی سخت است که کسی بخواهد ضمنی را قبول کند و بعد بخواهد الغاء خصوصیت کند اگر ظاهر در ضمن باشد دیگر الغاءش سخت است. ولی ما عرض کردیم که قبل از این مطلب درست آقای مروج، مطلب درست تری وجود دارد و آن این که شما باید اول معلوم کنید که آیا جامع دارید یا ندارید؟ اگر جامع نداشتید و تعدد معنا داشتید باید در رتبه ی سابق معنا معلوم شود. پس ما تا این جا این سه مرحله را طی کردیم.

فقط یک مخالفتی با شیخ داشتیم. اصل تعدد معنا را با شیخ موافق بودیم و خود آن دو معنا را هم از شیخ قبول کردیم. یعنی الزام و التزام و در مقابلش ما یلزم من عدمه العدم. اما مخالفت ما این بود که الزام و التزام عرفا ظاهر در ضمنی بود و عرفا صدقش بر امور نفسی محل اشکال است. فقط در این فضا دو مساله باقی می ماند که یکی این است که تکلیف خود حدیث شرط معلوم شود که بالاخره شرط در آن به چه معناست؟ یکی هم این که ببینیم که در خود روایات ما بالاخره شرط در مورد

استقلالی به کار رفته است یا نه؟ البته با توجه به این که جامع نداریم و معنای عرفی شرط ضمنی است استعمال شرط در روایات را باید بررسی می کنیم.

ابتداء تحلیل حدیث شرط بر مساله ی جواز و عدم جواز استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد:

در مورد بخش اول نکته ای که باید روی آن تامل کنیم این است که شیخ فرمود در حدیث شرط، سه احتمال وجود دارد. دو احتمال، معنای حقیقی بودند و یک احتمال هم معنای مجازی است. پس ما دو معنای حقیقی داریم که جامع هم ندارند و مبائن هم هستند و لذا یک مساله این می شود که وقتی می خواهید این جا بگویید احتمال دارد حدیث شرط در دو معنای حقیقی به کار رفته باشد، اولین سوالی که از شما در علم اصول می پرسند این است که شما بالاخره استعمال در اکثر را قبول دارید یا ندارید؟ ما در علم اصول قائل به جواز هستیم و می گوییم که استعمالات فصیح هم دارد. اما شیخ و آخوند قائل نیستند و چون قائل به این هستند که استعمال در اکثر نداریم لذا در حدیث شرط ناگزیرند که یک معنا را معین کنند. ما هم تابع عده ای از محققین علم اصول هستیم که قائل هستند استعمال در اکثر جائز است بلکه در مثل حروف الی ما شاء الله واقع است و اگر استعمال در اکثر نداشته باشیم در حروف دچار مشکل می شویم. چون موضوع له ها مبائن هستند و در حرف هم در استعمال واحد در مستعمل فیه های مبائن متعدد، لفظ را به کار می بریم.

## ذکر اشکال مرحوم آخوند در جواز استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد:

می دانید که آخوند در وقوع معنای حرفی یک اشکالی به مشهور گرفته است که تنها راه تخلص از آن استعمال در اکثر است. و اگر این مشکل حل نشود همه ی تلاش های بعدی که آقایان انجام داده اند جواب آخوند را نمی تواند بدهد. اشکال آخوند این بود که وقتی شما می گوئید "سر من البصره" بنابراین که موضوع له و مستعمل فیه "من" خاص باشد سیر از این طرف بصره با سیر از آن طرف بصره با سیر از آن طرف بصره، سه سیر مبائن هستند. وقتی مکلفی می خواهد این "سر من البصره" را امتثال کند کدام را امتثال می کند؟ هر کدام را که بخواهد امتثال می کند. آخوند خیلی قشنگ نتیجه گیری کرد و گفت چون من قائل هستم که استعمال در اکثر استحاله دارد لذا می گویم که موضوع له و مستعمل فیه حروف عام است لذا قسم ثالث ممکن است اما واقع نیست. خیلی فنی نتیجه گیری می کند. گفت چون می گویم استعمال در اکثر استحاله دارد لذا "سر من البصره" این طوری می شد که "من" ابتدائیت می شود و وضعش عام است. موضوع له و مستعمل فیه آن خاص نیست. چون در "سر من البصره" من وجدانا هیچ تصرفی در معنای موضوع له و مستعمل فیه آن نمی کنم و از طرف دیگر مکلف از هر طرف که خواست امتثال کند می گویم امر را امتثال کرده است. لذا یک اشکال خیلی حسابی کرده است و با مبنایش هم کاملا حرفش درست است.

## اشاره ای اجمالی به پاسخ مرحوم امام به آخوند:

کسی را هم که از اصولیون دیدیم خوب جواب آخوند را داده است خود امام است. امام هم به آخوند گفته است که حرف شما در فضای خودتان کاملا درست است اما ما معتقد هستیم که استعمال در اکثر، عقلائیاً جائز و بلکه عقلا ممکن و بلکه واقع است. لذا در "سر من البصره" می گویم شما اراده کرده اید استعمال در اکثر از یک معنا را و هیچ اشکالی هم ندارد. و چون در "سر من البصره" شما اراده ی استعمال در اکثر کرده اید لذا شما جائز هستید که از هر طرف بصره که خواستید سیرتان را آغاز کنید و امتثال هم کرده اید. لذا ما در علم اصول تبعا للامام و بسیاری از محققین بعد از آخوند می گویم استعمال در اکثر هم جائز است و هم واقع است در مثل حروف.

## نیاز به فحص از قرینه در صدق استعمال در اکثر در حدیث شرط:

اما استعمال در اکثر ولو این که جائز و واقع باشد اما در فهم عقلائی قرینه می خواهد. در حروف قرینه اش وجود دارد چون در حروف ما با خاص کار می کنیم و این خاص ها با هم مبائن هستند. حالا چه در مقام اخبار و چه در مقام انشاء - انشاءش که خیلی روشن تر است - در حروف هست. اما در غیر حروف باید قرینه باشد. حالا در حدیث شرط، شرط دو معنا دارد، مبائن هم هستند و جامع هم ندارند و لذا از مصادیق استعمال لفظ در اکثر می شود. اگر من توانستم قرینه درست کنم که این جا استعمال در اکثر واقع است آن موقع می توانم به جناب شیخ بگویم اشکالی ندارد و من در

هر دو معنا استعمال کرده ام. اما اگر قرینه نداشتم بر استعمال در اکثر مجبور می شوم که آن حرف شیخ را قبول کنم و بگویم که از بین آن دو معنا که الزام و التزام است یا ما یلزم من عدمه العدم است، یکی از آن ها در هر موردی که قرینه دلالت کند، لفظ در آن استعمال شده است. یا بگویم که در معنای مجازی استعمال شده است که همان مصدر به معنای مفعول باشد یعنی شرط به معنای مشروط. این صناعت بحث است.

ما چون دنبال قرینه هستیم باید آن را در روایات پیدا کنیم. از این طرف در استعمالات باید جستجو کنیم. حالا اگر در روایات قرینه پیدا شد که شرط در روایات، در معنای نفسی و استقلالیش استعمال شده است نه در معنای ضمنی اش، آن موقع راه الغاء خصوصیت باز می شود. خوب توجه کنید که صناعت استنباطی اش این طوری می شود. مثلا من قائل شوم به این که ظاهر معنای شرط طبق همینی که صاحب قاموس فرموده است، الزام و التزام ضمنی است اما روایت می گوید که در الزام و التزام نفسی هم استعمال شده است. اگر روایت این استعمال در نفسی را ثابت کرد راه باز می شود. ولو این که این استعمال، ثابت نمی کند که مطلق الزام و التزام معناست.

### ورود اشکال مشهور به شیخ:

آقایان هم به شیخ اشکال گرفته اند و حق هم دارند؛ تقریبا همه به شیخ گفته اند که اگر با تبادر می خواهید الزام و التزام مطلق را درست کنید یک حرف است اما اگر با استعمال در روایات می خواهید

درستش کنید نمی توانید چون استعمال اعم است. اگر ثابت شد که در روایات ما شرط در الزام و التزام استقلالی استعمال شده است، این استعمال ثابت نمی کند که معنای حقیقی شرط، مطلق الزام و التزام است. تبادر را هم که قائل شدیم عرفا آن چه متبادر می شود ضمنی است.

اما اگر این قرائن نشان داد که بالاخره بین آن دو معنا الزام است که مستعمل فیه است، در این صورت ممکن است که ما در روایات، بحث الغاء خصوصیت را بتوانیم پیش بکشیم. پس ما وقتی می خواهیم روایات را بررسی کنیم باید به این دو نکته ی اصولی توجه کنیم که:

اولا ما قائل به تعدد معنا هستیم. تعدد معنای بی جامع. و استعمال در اکثر را ولو این که جائز می دانیم ولی محتاج به قرینه می دانیم و در روایات قرینه ی بر اکثر نداریم.

ثانیا قرینه اگر یک معنا را درست کرد این یک معنای مستعمل فیه است نه موضوع له و استعمال هم اعم از حقیقت و مجاز است لذا نمی گوئیم که اگر فرضا در مطلق الزام و التزام استعمال شده باشد یا فرض کنید در الزام و التزام استقلالی استعمال شده باشد، این ثابت نمی کند که معنای لفظ باشد.

لذا اگر یادتان باشد همین جا ما به محقق خوئی اشکال کردیم و گفتیم شما اگر می خواهید با شیخ سر معنا درگیر شوید باید به ما تبادر تحویل بدهید. مثل سید یزدی بگوئید متبادر جعل است یا مثل محقق اصفهانی بگوئید متبادر لزوم است. یا اگر قائل به حجیت قول لغوی شدید با قول لغوی کار کنید. اما بگوئید که ما موارد استعمال را تفحص کردیم و فهمیدیم معنای شرط، ربط است. خیر! وقتی شما موارد استعمال را تفحص می کنید به تنهایی کافی نیست. چرا که این نشان می دهد که ظهور چه چیزی است اما نشان نمی دهد که موضوع له چیست!

این دو سه نکته را خیلی خوب در مقدمه ی بحث دقت کنید که انصافا بزرگانی مثل سید یزدی و محقق اصفهانی به این دقت کرده اند و امام هم به تبع این ها این مطلب را بیان کرده اند.

با این مقدمات وارد بحث روایاتی می شویم که شیخ با آن ها کار کرده است. دو جور هم با آن ها کار کرده است. در مقدمه ی بحث خیارات جناب شیخ می خواست بگوید که شرط ضمنی است و مواردی را به کار می برد که نشان دهد ضمنی است. در رساله ی شروطش مواردی را به کار می برد که بگوید استقلالی است. حالا باید ببینیم که چه کار باید بکنیم.

ما روایات را از زبان شیخ بررسی کرده ایم لذا فقط سریع نظرات خودمان را می گوییم. عرض هم کردم که یکی از بهترین بررسی ها را محقق اصفهانی انجام داده است.

### اشکال محقق اصفهانی به تمسک مرحوم شیخ به روایت شراء بریره:

محقق اصفهانی می گوید تمام چیزهایی که شیخ در متن مکاسب گفته است همگی قابل مناقشه است. می گوید یکی از مهمترین مواردی که جناب شیخ به کار برده است روایت شراء بریره بود که می گفت عائشه معامله ای انجام داد و با او شرط کردند که ولایتش با مالک قبلی اش باقی بماند و ایشان هم قبول کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم منبر رفتند و گفتند اصلا این خلاف است. این چه شرطی است؟! بعد این جمله را فرمودند: " شرط الله أوثق و الولاء لمن أعتق " شاهد این بود که این شرط الله یعنی حکم خدا و " شرط الله أوثق " یعنی شما اعتمادتان به حکم خدا باشد نه به این



شرائطی که خلاف حکم خداست. حکم خدا چیست؟ "و الولاء لمن أعتق" ولایت با مالک قبلی نیست! شاهد شیخ این بود که می گفت "شرط الله" یعنی حکم خدا. این شرط که دیگر ضمنی نیست. شما اگر می گفتید شرط یعنی الزام و التزام در ضمن، خب الان نبی اکرم صلی الله علیه و آله دارد به حکم خدا شرط می گوید. یا آن روایت امیر المؤمنین سلام الله علیه که خلاصه اش این بود که کسی می خواست کنیزی را بخرد یا زنی را به عقد خودش در بیاورد، زن با او شرط کرد که زن دیگری را نگیرد. امیر المؤمنین فرمودند: "شرط الله قبل شرطکم"، "شرط الله" یعنی حکم الهی. حکم الهی این طور نیست که شما مرد را از تزویج یا از شراء کنیز دیگری منع کنید.

محقق اصفهانی این جا به استدلال شیخ اشکال کرده است. خوب دقت کنید که دیگر فرقی نمی کند که این شرط را من لزوم معنا کنم یا الزام معنا کنم. شما این را یاد گرفته اید که لزوم چیست و الزام چیست. یا فرقی نمی کند که جعل معنا کنیم یا ربط معنا کنیم. این مرحله ی بحث گذشت و نظر خودمان را گفته ایم. محقق اصفهانی می خواهد با هر مبنائی اشکال کند و بگوید شما لزوم معنا کنید یا جعل و قرار معنا کنید یا ربط معنا کنید یا الزام و التزام معنا کنید فرقی نمی کند الان بحث سر ضمنی و استقلالی اش است. محقق اصفهانی می خواهد بگوید که این استعمال قرینه دارد و قرینه اش هم قرینه ی مشاکله است. مثل آیه ی شریفه که می گوید "و من اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی" ایشان می فرماید "من اعتدی علیکم" خب دشمنِ ظالم، تجاوز می کند، اعتدی می کند لذا فعل او "اعتدی" است. تجاوز و ظلم است اما فعل ما که ظلم نیست! او تعدی کرده است. تجاوز و ظلم کرده است. "اعتدی علیکم" این "اعتدی" ظلم و تجاوز است! ما که می خواهیم مجازاتش کنیم

و با او مقابله کنیم که ظلم نمی کنیم، اعتدی نمی کنیم! پس چرا خدای متعال فرموده است "من اعتدی علیکم فاعتدوا علیه"؟! یا می فرماید "لا یحب الله الجهر بالسوء من القول إلا من ظلم" خیلی تعابیر قران فنی هستند. این "الجهر بالسوء من القول" کسی است که به کسی بد و بیراه بگوید. یعنی کسی که فریاد سوء سر بدهد. خدا این را دوست ندارد "الا من ظلم" حالا "من ظلم" فریادش "ال جهر بالسوء من القول" نیست. خیلی قشنگ می خواهند استفاده کنند. البته این مجازیتش یک نکته ی فنی فقهی هم دارد ولی اول باید معلوم شود که این مجاز به قرینه ی مشکاله است.

این جا می فرماید "فاعتدوا" با این که فعل شما تجاوز نیست اما چون شبیه فعل اوست می فرماید "فاعتدوا". محقق اصفهانی می فرماید الان شما این را چطوری معنا می کنید؟ این استعمال قرینه دارد.

اولویت قرینه ی مشاکله در ما نحن فیه:

بعد هم می فرماید:

بل ما نحن فیه اولی بذلک...

بلکه در ما نحن فیه اولویت داریم. چرا؟ چون در آیه ی شریفه، واقعا فعل دشمن، ظلم و تجاوز بود و فعل ما که مجازات ظالم است، اعتدی نیست. ولی با این وجود ما از باب مشاکلت، کلمه ی اعتدی را به کار می بردیم اما در ما نحن فیه، مساله این است که آن ها شرط کرده بودند. شرط آن ها شرط بود

و درست هم هست به خاطر این که ضمن معامله ی با عائشه شرطی کرده بودند. حکم الهی هم شرط است اما از باب شباهتی که با کار آن ها دارد. محقق اصفهانی هم می خواهد بگوید که شباهتش در لزوم است یا مثلاً آن هایی که قائل به ربط بودند می گفتند شباهتش در ربط است. حقیقتاً فعل الهی، حکم الهی با فعل آن ها مشابه است اما در آیه ی "فاعتدوا علیه" شباهت خیلی ظاهری و ابتدائی است. لذا ایشان می فرماید در ما نحن فیه اگر می فرماید "شرط الله قبل شرطکم" یا می فرماید "شرط الله أوثق" ایشان می فرماید شباهت ظاهری است اما در ما نحن فیه کمال مشابَهت و مشاکلت برقرار است. حالا یا از باب لزوم یا از باب ربط یا از باب الزام و التزام یا از باب جعل؛ اما در "فاعتدوا علیه" خیلی مشابَهت ظاهری است.

عرض هم کردم که یک نکته ی فقهی دیگر هم دارد که باید برسیم. این را بررسی کنیم تا ببینیم که این مواردی که شیخ ادعا کرده است در مطلق استعمال شده است در حالی که استعمال اعم است ببینیم که استعمال با قرینه ای است یا خیر.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.